

دلایل نقلی

حسن و قبح عقلی

علی ربانی

تعلّمون ﴿اعراف/ ۲۸﴾، حاصل مفاد آیه کریمه این است که کافران عصر رسالت، دست به انجام کارهای ناروا می‌زدند، با اینکه خود به زشتی آن اذعان داشتند، و در توجیه آن عمل ناروا به دو چیز استناد می‌جستند، یکی سیرهٔ نیاکان، و دیگری فرمان الهی و حکم دینی، قرآن کریم توجیه آنان را مردود دانسته می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾.

در استدلال به این آیه بر عقلی بودن حسن و قبح، به دو فقره می‌توان استناد نمود: یکی فقرهٔ صدر آیه که مفاد آن این است که کافران به زشتی کارهای ناروایی که انجام می‌دادند اذعان داشتند، و چون ایمان به پیامبر اسلام ﷺ نداشتند، اذعان آنان ناشی از اعتقاد دینی آنان نبوده است، و دیگری فقرهٔ ذیل آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ زیرا مفاد ظاهر آن این است که آنچه فی حدّ نفسه فحشاء است متعلق امر الهی نخواهد بود، نه اینکه هر گاه خداوند به انجام فعلی امر نماید، قبیح نخواهد بود^(۱).

قائلان به حسن و قبح عقلی از دو طریق بر آن استدلال نموده‌اند.

۱- دلایل عقلی که مبسوط آن در شمارهٔ گذشته چاپ شد.

۲- دلایل نقلی از کتاب و سنت که در این شماره از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد.

ب- دلایل نقلی

پس از آگاهی بر برخی از دلایل عقلی حسن و قبح عقلی، لازم است به بررسی این مسأله از دیدگاه آیات قرآن و احادیث معصومان -علیهم السلام- پردازیم، نخست نمونه‌هایی از آیات قرآن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

آیهٔ نخست:

﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا، وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا، قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا

(۱) ظاهر آن ما هو فحشاء فی نفسه لا یأمر به الله، لا ان الله لو أمر بها لم یکن فحشاء (المیزان، ج ۸، ص ۵۹).

عمل به گونه‌ای است که عقل ناقص انسانی نیز آن را به روشنی درک می‌کند، و فاعل آن را مستحق ملامت می‌داند، چگونه ممکن است از نظر شارع که عقل کامل، و از خدای متعال که عقل آفرین است پنهان بوده و مستوجب نکوهش نباشد، بدیهی است انکار کافران در مورد معاد خدشه‌ای بر این مطلب وارد نخواهد ساخت، زیرا همان گونه که در گذشته بیان گردید، عقوبت اخروی با نکوهش عقلی، تغایر ماهوی ندارد، بلکه مذمت عقلی هرگاه به خداوند نسبت داده شود، کیفر و عقوبت اخروی نامیده می‌شود.

۲- اشکال دیگری که ممکن است وارد شود این است که التزام و اذعان اعراب منکر رسالت به زشتی کارهای خود الزاماً دلیل بر عقلی بودن حسن و قبح نیست. زیرا در گذشته پیامبرانی چون هود، صالح، شعیب و اسماعیل در میان اعراب مبعوث گردیده بودند، و محتمل است اعتراف آنان به زشتی کارهای ناروا، نتیجتاً تبلیغات مستمر فرستادگان الهی بوده باشد.

لیکن این اشکال نیز وارد نیست، زیرا مفاد ظاهر آیه این است که آنان در عین اعتراف به زشتی کارهای ناروایی که انجام می‌دادند، در توجیه آن به سیره نیاکان و حکم دینی استناد می‌جستند، و معنای این مطلب این است که به زعم آنان کاری که از نظر عقل تردیدی در ناروایی آن نیست از نظر دینی پسندیده است،

علاوه بر مفسران عدلیّه که آیه فوق را دلیل بر عقلی بودن حسن وقیح دانسته‌اند، مؤلف المنار که از متکلمان اشعری است نیز بر دلالت آیه بر این مسأله اذعان نموده و پس از تقریر دلالت آیه گفته است: «و هذا حجة علی من ينکر الحسن والقبح العقلی فی الأحکام الشرعیة»^(۱).

پاسخ به چند اشکال:

۱- قاضی بیضاوی (م/۶۸۵) گفته است: «لا دلالة فيه علی أن قبح الفعل بمعنی ترتب الذم علیه عاجلا و العقاب آجلا عقلی، فإنّ المراد بالفاحشة ما ينفر عنه الطبع السليم و يستنقصه العقل المستقیم».^(۲) حاصل اشکال وی این است که اذعان کافران به قبح، به معنای مورد نزاع میان طرفداران و منکران (نکوهش دنیوی و عقوبت اخروی) نیست، بلکه به معنای مخالفت با طبع سلیم و نقصان وجودی از نظر عقل مستقیم است.

پاسخ این اشکال از بحثهای گذشته کاملاً روشن است، زیرا طبع سلیم و عقل مستقیم، چیزی جز فطرت الهی و بعد ملکوتی روح انسان، و عقل رها از قید و بند لجاجت و عناد نیست، یعنی عقل، کار ناروا را با بعد علوی وجود انسان ناسازگار، و مایه انحطاط و نقصان وجود او می‌داند و در نتیجه، فاعل آن را مستحق مذمت می‌شناسد، و هرگاه زشتی

(۲) تفسیر بیضاوی، ط بیروت، ج ۲، ص ۷۵.

(۱) المنار، ج ۸، ص ۲۷۴.

قاطع عذر آنان باشد که بر قبح عمل خود از نظر عقل و فطرت اذعان می‌داشتند، وگرنه می‌توانستند بگویند: ما می‌دانیم که خداوند به عمل زشت فرمان نمی‌دهد، ولی عمل مزبور زشت نیست، لیکن از ظاهر آیه کریمه استفاده می‌شود که آنان در این احتجاج مغلوب گردیدند، و این در صورتی است که زشتی عمل، مورد اعتراف آنان بوده باشد تا از مصادیق اصل کلی ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ بشمار آید.

آیه دوم:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ، وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا، وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (اعراف/ ۳۳).

در این آیه کلیات محرمات دینی در زمینه‌های افعال، اقوال و اعتقادات بیان شده است، زیرا عناوین: فواحش، اثم و بغی ناظر به محرمات افعال، و شرك ناظر به محرمات اعتقادی، و گفتار نا آگاهانه ناظر به محرمات قولی است، و تفاوت میان فواحش، اثم و بغی این است که، بغی مربوط به محرمانی است که تعدی و تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد، ولی فواحش و اثم از این نظر اطلاق دارند. و تفاوت این دو در این است که فواحش ناظر به قبیحی است که شفاعت مضاعف دارند، و اثم ناظر به غیر آنها است^(۲).

و به عبارت دیگر آنان منکر حسن و قبح عقلی نبودند، بلکه منکر ملازمه میان حکم عقلی و شرعی بودند. و حتی برخی از مفسران گفته‌اند: «استناد به سیره نیاکان نیز عذر جداگانه‌ای نبوده است، بلکه اعتذار به عمل پدران از این جهت بود که عمل آنان را بیانگر حکم دینی که از پیامبران الهی آموخته بودند می‌دانستند»^(۱). در این صورت استناد قبح عمل به حکم دینی با اعتذار و توجیه زشتی آن به حکم دین متناقض می‌باشد. بنابراین مفاد جمله: «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ» این است که عملی را که عقل بر زشتی آن گواهی می‌دهد، به هیچ وجه مورد پسند شرع نبوده، و به آن فرمان نمی‌دهد.

۳- ممکن است گفته شود: از جمله: اذا فعلوا فاحشة بدست نمی‌آید که آنان بر زشتی عمل خود اذعان داشتند تا بگوییم این اعتراف، عقلی بوده است نه شرعی، زیرا ممکن است مراد جمله فوق این باشد که هرگاه عملی که در واقع و از نظر حکم الهی قبیح بود را مرتکب می‌شدند، و از طرف پیامبر ﷺ مورد اعتراض قرار می‌گرفتند، زشتی آن را انکار کرده و به عمل پدران خود استناد می‌نمودند، زیرا عمل آنان را حاکی از حسن شرعی عمل می‌دانستند.

ولی احتمال مزبور مردود است، زیرا آیه کریمه در مقابل احتجاج با مشرکان است، و آنچه در احتجاج با آنان گفته شده است، این است که: «خداوند به عمل ناروا امر نمی‌کند». این جمله در صورتی می‌توانست

(۲) المیزان، ج ۸، ص ۸۶.

(۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۰.

تعلیل حرمت شرك به اینکه از مصادیق بزرگ ظلم است، به روشنی بر مدعای طرفداران حسن و قبح عقلی دلالت دارد، و آن اینکه اوامر و نواهی شرعی دارای ملاکات و مناطات واقعی است که برخی از آنها را عقل درک نموده، و برخی را نیز از طریق احکام شرعی کشف می‌نماید.

آیه چهارم:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ (شمس/ ۷-۸)

متفرع نمودن الهام فجور و تقوی بر آفرینش و تسویه نفس، گویای این مطلب است که انسان نسبت به نیک و بد افعال درکی فطری دارد، و اگر چه به تشخیص و معرفت تفصیلی آنها توانایی ندارد، ولی اولاً: اصول و کلیات آنها را درک می‌کند، و ثانیاً: اگر در مسیر مستقیم هدایت قرار گیرد و در دام غوغای تمایلات حیوانی و وساوس شیطانی گرفتار نگردد، پیامهای رسولان الهی را که در راستای کمال و سعادت او است خواهد پذیرفت^(۲).

آیه پنجم:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي

مفاد ظاهر آیه کریمه این است که ملاک و مناط حرمت امور یاد شده، اتصاف آنها به عناوین مذکور است، یعنی حرمت فواحش، اثم، بغی، شرك، و نسبت ناروا به خدا، به جهت قبح و ناروایی واقعی آنها و زیانها و مفسدی است که موجب آلودگی حیات بشر و انحطاط و تباهی آن می‌گردد. این مطلب به قدری واضح است که منکران حسن و قبح عقلی نیز بر آن اعتراف نموده‌اند، چنانکه مؤلف المنار از مدارج السالکین ابن القیم نقل کرده که گفته است: محرمات دوگونه اند: برخی از آنها حرمت ذاتی داشته و هرگز مباح نمی‌گردند، و حرمت برخی دیگر عارضی است، و در پاره‌ای اوقات مباح می‌گردند، آنگاه موارد یاد شده در آیه فوق را از محرمات ذاتی دانسته و یادآور شده است، حرمت برخی از عناوین مذکور در آیه نسبت به برخی دیگر مضاعف و آکد می‌باشد، آخرین عنوان: ﴿أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ دارای حرمت و قبح شدیدتر از موارد پیشین است.^(۱)

آیه سوم:

﴿وَإِذْ قَالَ لِقْمَانَ لَإِنِّي وَإِيَّاهُ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بَنِي إِدْرِسَ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان/ ۱۳).

(۱) المنار، ج ۸، ص ۴۰۰.

(۲) تفریع الالهام علی التسویه، للإشارة إلى أَنَّ إلهام الفجور و التقوی و هو العقل العملی من تکمیل تسویه النفس، فهو من نموت خلقتها، كما قال تعالى: ﴿فَأَقْمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ﴾ (روم/ ۳۰). المیزان، ج ۲۰، ص ۲۹۸.

يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ
لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ ﴿۱۵۷﴾
(اعراف/ ۱۵۷)

دلالت این آیه نیز بر مدعای عدلیه در مسئله حسن و قبح افعال روشن است، و ما به نقل نمونه‌هایی از کلمات مفسران عدلیه و اشاعره در تفسیر آیه شریفه می‌پردازیم:

۱- علامه طبرسی در تفسیر جمله «یا مرمهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر» آورده است: «معروف عبارت است از حق، و منکر عبارت است از باطل، زیرا حق در نظر عقول، استوار و معروف، و باطل نادرست و منکر می‌باشد، و از ابن عباس نقل شده که مقصود از معروف، مکارم اخلاق و صله ارحام، و مقصود از منکر پرستش بتها و قطع رحم است» ولی این قول، مندرج در نظریه پیشین است. و در تفسیر جمله ﴿وَّ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ آورده است: «لذا ید پسندیده را مباح و قبایح و آنچه را نفوس از آن تنفر و اشمئزاز دارند را حرام می‌نماید»^(۱).

۲- مؤلف المنار در تفسیر جمله نخست آورده است: معروف آن است که به خاطر منافع و مصالحی که مشتمل بر آن است، مورد پسند

عقلهای سلیم و قلبهای پاک قرار می‌گیرد، به گونه‌ای که هیچ انسان عاقل و منصفی که دارای فطرت سلیم است، پس از آنکه فرمان الهی در مورد آن صادر گردد، قادر به انکار آن نبوده، و بر آن اعتراض نمی‌کند. و منکر آن است که مورد انکار عقول سلیمه و تنفر قلوب پاک می‌باشد. آنگاه به سخن منکران حسن و قبح عقلی اشاره کرده و گفته است: «واما تفسیر المعروف بما أمرت به الشریعة و المنکر بما نهت عنه، فهو من قبیل تفسیر الماء بالماء»^(۲).

۳- ابن کثیر در تفسیر آیه گفته است: این آیه بیانگر صفت پیامبر که در کتب پیامبران پیشین آمده، می‌باشد و آن اینکه آن حضرت جز به خیر امر نمی‌کرد، و جز از شر نهی نمی‌نمود، چنان که عبد الله بن مسعود گفته است، هر گاه جمله ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ را شنیدی کاملاً توجه نما، زیرا یا به خیری امر می‌نماید و یا از شری نهی می‌کند، و مهمترین خیری که به آن امر نموده یگانه پرستی، و مهمترین شری که از آن نهی کرده، پرستش غیر خدا است، و این اصلی است که هدف پیامبران الهی بوده است، چنان که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ

(۱) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸۷.

(۲) المنار، ج ۹، ص ۲۲۷. لازم بذکر است که وی پس از مطلب فوق یادآور شده است که در مسئله حسن و قبح با هیچ یک از معتزله و اشاعره بطور مطلق موافق نیست، توضیح سخن وی را در آینده خواهیم آورد.

اجْتَنِبُوا الطَّاعُوتَ ﴿۱﴾.

همان دین حق و آیین اسلام است که قرآن کریم آن را دین حنیف که به پیروی از ارزشهای فطری یعنی عمل نافع و علم صالح فرا می خواند توصیف کرده است (۴).

شاهد بر اینکه مقصود از «معروف» اعمالی است که عقل و فطرت آن را پسندیده و انجام آن را لازم می دانند آیات مربوط به حقوق زوجیت است که در مسئله طلاق به طور مکرر بر رعایت اصل «معروف» تأکید گردیده است بدون آنکه از عمل خاصی به عنوان معروف ذکری به میان آید. علامه طباطبائی در این باره گفته است: «و قد کَرَّرَ سبحانه المعروف فی هذه الآيات، فذکره فی اثنی عشر موضعاً اهتماماً بان یجری هذا العمل اعنی الطلاق و ما یلحق به علی سنن الفطرة و السلامة، فالمعروف تتضمن هداية العقل، و حکم الشرع، و فضيلة الخلق الحسن و سنن الآداب» (۲).

آیه هفتم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً، وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً﴾ (اسراء/ ۱۰۸):

آنان که قبل از نزول قرآن از علم به خدا و آیات او بهره مند گردیدند، هر گاه قرآن بر آنان تلاوت می گردد در پیشگاه ربوبی سجده نموده و می گویند:

«خداوند از هر عیب و نقصی منزّه است» (و او خلف وعده نخواهد کرد) و وعده او انجام می شود.

آیه ششم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (انفال/ ۲۴).

از سیاق آیات بدست می آید که مقصود از وعده، وعده خداوند به برپایی رستاخیز است، در برابر مشرکان که بر انکار معاد اصرار می ورزیدند. حکم به قطعیت وعده الهی بر پایه اصل تنزیه همان است که متکلمان عدلیه طرفدار آن می باشند و قاعده حسن و قبح عقلی نیز بر پایه همین اصل استوار است.

آیه کریمه دلالت دارد بر اینکه آنچه پیامبر اکرم ﷺ مردم را به آن دعوت می کند، مایه حیات برین و سعادت مندانه آنان است (۳).
و آنچه پیامبر ﷺ مردم را به آن فرا می خواند

(۱) مدرک قبل، ص ۲۲۷-۲۲۸.

(۲) المیزان، ج ۲، ص ۲۳۲.

(۳) یدلّ علی أنّ فی العمل بالأحكام مصلحة الحياة السعيدة، المیزان، ج ۸، ص ۵۹.

(۴) المیزان، ج ۹، ص ۴۴.

آیه هشتم:

﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (الرحمن / ۶۰).

استفهام در آیه کریمه، انکاری است و مفاد آیه چنین است: «لیس جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» و چون نفی و استثنا مفید حصر است، معنای آیه کریمه این است که جزای نیکوکاری و احسان، فقط نیکو کاری و احسان است. بنابراین این آیه کریمه يك اصل ثابت و کلی را بیان می‌نماید، که بر پایه نظمی ثابت و تخلف ناپذیر استوار است. و نظم مزبور یا تکوینی و حقیقی است، و یا تضمینی و اعتباری، و به عبارت دیگر یا مربوط به حکمت نظری است یا مربوط به حکمت عملی.

اگر نظم مزبور، نظمی تکوینی باشد، آیه کریمه از جمله آیاتی خواهد بود که بر تجسم اعمال دلالت دارد، و مفاد آن این است که بازتاب و تجسم کارهای نیک، در سرای دیگر غیر از بهشت و نعمتهای آن (که در آیات قبل بیان گردیده است) نیست. و در این صورت ناظر به مسأله حسن و قبح عقلی نخواهد بود، زیرا قضایای حسن و قبح عقلی اگر چه از نظر ملاکات بر پایه واقعیات تکوینی استوارند ولی محتوای آنها مفاهیم اعتباری و ارزشی است.

ولی اگر نظمی که آیه شریفه آن را بیان نموده است، نظمی تقنینی و اعتباری باشد، دلیل بر حسن و قبح عقلی خواهد بود، زیرا

مفاد آیه کریمه با توجه به اینکه پس از بیان پاداشهای آخروی بندگان نیکوکار و خداترس (مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ) قرار دارد این است که قضاوت و داوری خردمندان در مورد جزای احسان، چیزی جز احسان نیست، یعنی جزای احسان به احسان را می‌ستایند، و جزای آن به غیر احسان را نکوهش می‌نمایند، و هرگاه خردهای ناقص بشری چنین ادراک و داوری روشنی در این باره دارند، آیا در مورد آفریدگار خرد چیزی غیر از این را می‌توان تصور نمود؟

بنابر این آیه کریمه يك اصل عقلی بدیهی را یاد آور شده، که احسان خداوند به محسنان، نمونه کامل آن بشمار می‌رود.

این مطلب که از سیاق آیه و با توجه به آیات قبل از آن استفاده می‌شود در برخی روایات نیز به آن تصریح شده است. چنانکه عیاشی از حسین بن سعید و او از عثمان بن عیسی و او از علی بن سالم روایت کرده که گفت: از امام صادق - علیه السلام - شنیدم که می‌فرمود: آیه‌ای در قرآن است که حکم آن فراگیر بوده و در مورد کافر و مؤمن، نیکوکار و بدکار به طور یکسان جاری است و آن این آیه است: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ پس اگر نسبت به کسی کار شایسته‌ای انجام شد بر او لازم است که آن را به خوبی پاسخ دهد، و پاسخ نیک، آن است که کاری شایسته‌تر از او انجام دهد، ولی اگر کاری شایسته، همانند

کار او انجام دهد، برتری از آن کسی است که آغازگر بوده است^(۱).

آیه نهم:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَإِنَّكُمْ إِلَيْنَا
لَا تُرْجَعُونَ﴾ (مؤمنون/ ۱۱۵).

آیه کریمه بیانگر احتجاج خداوند با منکران معاد است، و آن این که لازمه نفی و انکار معاد، نسبت دادن «عبث» به خداوند است، و چون صدور فعل عبث از فاعل حکیم، قبیح بوده و مایه نقص او می باشد، هرگز از خداوند حکیم که حق مطلق است، صادر نخواهد شد، چنان که در آیه بعد فرموده است:

﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْكَرِيمِ﴾

احتجاج مزبور مبتنی بر دو پایه است:

- ۱- فعل عبث بر فاعل حکیم قبیح است.
- ۲- منکران معاد بر قبح فعل عبث اذعان داشتند.

و با توجه به اینکه منکران معاد، منکران رسالت پیامبر ﷺ و شریعت نیز بودند، بنا بر این منشاء اذعان آنان عقل و فطرت بوده است نه حکم شرعی. و احتمال اینکه معرفت و اذعان آنان نسبت به قبح «عبث» نتیجه تعالیم

پیامبران پیشین که در محیط جزیره العرب مبعوث گردیده بودند، بوده است، نیز ضعیف است، زیرا اگر چنین حکمی عقلی و بدیهی نبود و به تعلیم شرعی نیاز داشت می بایست در قرآن کریم نیز که آخرین کتاب هدایت الهی برای همه انسانها است - لا اقل - آیه ای که بیانگر زشتی فعل عبث باشد آمده باشد، و حال آنکه چنین آیه ای نیست. و تنها در دو مورد از فعل عبث سخن گفته است که در هر دو مورد قبح آن مسلم و مفروغ عنه تلقی شده است، یکی آیه مورد بحث است. و دیگر آیه ای است که سخن ملامت آمیز هود - علیه السلام - به قوم خود را بیان کرده و فرموده است: ﴿أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ﴾ (شعراء/ ۱۲۸) آیا از روی عبث بر هر بلندی علامتی بنا می کنید؟ مفاد آیه کریمه این است که قبح فعل عبث، برای مخالفان رسالت نوح - علیه السلام - امری مسلم و پذیرفته بوده است و او عبثانه بودن کاری که آنان انجام می دادند را گوشزد کرده است.

در این باره به آیات دیگری نیز که بر پایه اصل عدل الهی، و نادرستی و قبح فعل «باطل» و «لعب» بر لزوم برپایی قیامت استدلال شده است نیز می توان بر حسن و قبح افعال استدلال نمود^(۲).

(۱) مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۱۸.

(۲) به آیات ۲۸-۲۹، سوره ص، و ۱۶-۱۷، سوره انبیاء، و ۳۸-۳۹، سوره دخان رجوع شود

كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَّقُونَ ﴿بقره/ ۱۸۳﴾

۱۰- آیات تعلیل احکام الهی:

همه آیاتی که بیانگر تعلیل احکام خداوندی است، بر اصل حسن و قبح عقلی دلالت دارند، زیرا مفاد این آیات این است که احکام الهی دارای غایات و ملاکاتی است که آن غایات و ملاکات، منشأ حسن و قبح، و وجوب و حرمت آنها است و این همان نخستین بخش از مدعای قائلان حسن و قبح عقلی است، که احکام شرعی بر پایه ملاکات و منطقات واقعی استوار است، که گاهی کلی و ثابت بوده و گاهی جزئی و متغیر می باشند. و عقل بشری گرچه نمی تواند همه آن ملاکات را تشخیص دهد ولی بر درک پاره ای از آنها توانا است (بخش دوم مدعای طرفداران حسن و قبح عقلی).

۳- زکات، عامل تزکیه و پاکیزگی

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ...﴾ ﴿توبه/ ۱۰۳﴾

۴- شرابخواری و قماربازی افعالی پلید و شیطانی و زیان آور است.

﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ ﴿مائده/ ۹۰﴾.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾ ﴿بقره/ ۲۱۹﴾.

۵- جهاد با دشمنان خدا برای ریشه کن شدن فتنه، و حاکمیت دین خدا

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ ﴿بقره/ ۱۹۳﴾

۶- فلسفه حج

﴿وَ أَدِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ...﴾ ﴿حج/ ۲۷-۲۸﴾.

۷- فلسفه بعثت پیامبران

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾ ﴿حدید/ ۲۵﴾

آیات مربوط به این مطلب بسیار است، تنها برای نمونه، مواردی را یادآور می شویم:

۱- نماز، عامل یاد خدا، و بازدارنده زشتیها و زداینده پلیدیها.

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ ﴿طه/ ۱۴﴾

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ... إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ ﴿عنکبوت/ ۴۵﴾

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ... إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ ﴿هود/ ۱۱۴﴾

۲- روزه، عامل تقوا

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ

«إِنَّ أَوَّلَ الْأُمُورِ وَمَبْدَأَهَا وَقَوْتَهَا وَعِمَارَتَهَا
الَّتِي لَا يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِهِ الْعَقْلُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ
زِينَةً لَخَلْقِهِ وَنُورًا لَهُمْ»: سرآغاز امور و اساس
و توان و آبادانی آنها به واسطه عقل است، که
خداوند آن را مایه زینت انسانها و روشنی بخش
زندگی آنان قرار داده است.

آنگاه نقش عقل را در معرفت نظری و
عملی این گونه بیان فرموده‌اند:

«فَبِالْعَقْلِ عَرَفَ الْعِبَادَ خَالَقَهُمْ وَانَّهُمْ
مَخْلُوقُونَ وَ إِنَّهُ الْمُدَبِّرُ لَهُمْ وَ إِنَّهُمْ الْمُدَبَّرُونَ، وَ
إِنَّهُ الْبَاقِي وَ هُمُ الْفَانُونَ...» (معرفت نظری).
و عرفوا به الحسن من القبيح و أنّ الظلمة
في الجهل و النور في العلم (معرفت عملی).
فهدا ما دلهم عليه العقل^(۲).

در دلالت این حدیث بر بخش دوم مدعای
طرفداران حسن و قبح عقلی جای کمترین
تردید نیست.

۳- امام رضا - علیه السلام - فرمودند: «العقل
يعرف به الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب
علی الله فيکذبه»^(۳).

امام - علیه السلام - این کلام را در پاسخ «این
السکیت» که پرسید: فما الحجة علی الخلق
اليوم؟ فرمودند: و با توجه به اینکه وی این

﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ
عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (نساء/ ۱۶۵).

۸- فلسفه آفرینش جنّ و انس

﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا
لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات/ ۵۶).

حسن وقبح عقلی در روایات

در روایاتی که از ائمه طاهرين - عليهم السلام -
نقل شده است نیز دلایل بسیاری بر حسن وقبح
عقلی یافت می‌شود که برخی ناظر به بخش
اول (حسن وقبح واقعی افعال) و برخی ناظر به
بخش دوم (توانایی عقل بر درک حسن و قبح
پاره‌ای از افعال) می‌باشند. و اینک نمونه‌هایی
را یاد آور می‌شویم:

۱- امام علی - علیه السلام - در وصیت معروف
خود ببه فرزند گرامیش امام حسن
مجتبی - علیه السلام - فرموده است:

«فإنّه لم يأمرک إلا بحسن و لم ينهک إلا عن
قبيح»^(۱) در صراحت این کلام بر بخش اول
مدعای طرفداران حسن و قبح عقلی جای
کمترین تردیدی نیست.

۲- امام صادق - علیه السلام - در وصف عقل
فرموده‌اند:

(۱) نهج البلاغه، بخش رسائل و وصایا، شماره ۳۳.

(۲) اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، روایت ۳۵.

(۳) مدرک قبل، روایت ۲۰.

علی قدر العقل»^(۳).

و نیز از رسول گرامی ﷺ روایت شده است که: «عقل گرانبهاترین گوهری است که به انسانها اعطاء گردیده است، و هم آن مایه برتری پیامبران الهی بر دیگران می باشد»^(۴).

جای بسی تأسف است که متکلمان و محدثان اهل سنت عقل را از جایگاه رفیع خود فرود آورده، و در زمینه معرفت خدا و دین شناسی سهمی برای آن قائل نیستند، و حتی احادیث مربوط به عقل را از احادیث ساختگی و جعلی دانسته اند، چنانکه مقدسی در کتاب الموضوعات گفته است: «و منها أحادیث العقل کلها کذب!!» و شاید یکی از انگیزه های ساختگی دانستن احادیث مربوط به عقل همان است که مرحوم شعرانی گفته است و آن اینکه: «عقل پیروی فاضل از مفضول، و عالم از جاهل را جایز نمی شمارد»^(۵).

در پایان یادآور می شویم که همه احادیثی که بیانگر علل و حکم احکام دینی می باشند، بر بخش اول مدعای طرفداران حسن و قبح دلالت دارند «که ذکر نمونه مایه گستردگی بحث می شود»^(۶).

سؤال را پس از سؤال در مورد نبوت و فلسفه تنوع معجزات پیامبران مطرح نمود، چنین نتیجه گرفته می شود که پاسخ امام - علیه السلام - ناظر به مسأله رهبری و امامت است، و در حقیقت نقش عقل را در این باره بیان فرموده اند، و اینکه عقل می تواند راستگو را از دروغگو تمیز داده و پیشوای بر حق را از مدعیان دروغین آن بازشناسد.

این سخن امام رضا - علیه السلام - نظیر کلام پدر بزرگوار آن حضرت، امام کاظم - علیه السلام - است که به هشام بن حکم فرمود: «إن الله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل و الأنبياء و الأئمة - عليهم السلام - و أما الباطنة فالعقول»^(۱).

از این روایات (و روایات بسیار دیگر) روشن می شود که: «عقل» در فرهنگ ژرف و عقل پرور اهل بیت پیامبر ﷺ جایگاهی بس رفیع دارد، و پایه و اساس دینداری و خداشناسی بشمار می رود، تا آنجا که امام رضا - علیه السلام - فرمود: «لا یعبأ بأهل الدین ممن لا عقل له»^(۲) و «إمام صادق - علیه السلام - فرمود: «إن الشواب

(۱) اصول کافی، کتاب العقل و الجهل، روایت ۱۲، فراز ۱۵.

(۲) همان، روایت ۳۲.

(۳) همان، روایت ۸.

(۴) همان، روایت ۱۱.

(۵) اصول کافی، ج ۱، پاورقی ص ۲۲.

(۶) به علل الشرایع رجوع شود.